

خاقانی

محمدرضا تبریزی

۹

خرابه‌های طاق کسری

□ افضل‌الدین بدیل خاقانی شروانی، شاعری است که احساسات ملی و وطنی او به شدت قوی، است. به سرزمین نیاکان خویش مهر می‌ورزد و تأسف می‌خورد که چرا سرزمین کهنسال ما، ایران سربلند و مغرور، ایرانی که از مراکز بزرگ تمدن و فرهنگ جهانی، به‌شمار می‌رفت، ایرانی که مهد علم، ادب و هنر بود، ایرانی که از رود سند تا سواحل بسفر و نیل را تحت سیطره و فرمانروایی داشت، اکنون به درجه‌یی از تیره‌روزی و تذلل و خواری، سقوط نموده که هر قطعه‌یی از آن از پیکر اصلی جدا گشته و به‌دست امیری خودکامه افتاده که غالباً ایرانی نبوده و وحدت ارضی، حاکمیت ملی و استقلال و یکپارچگی میهن را از بین برده‌اند.

«خرابه‌های طاق کسری» بقایای تالار بزرگ عهد ساسانی، در محل تیسفون، عراق حالیه، جزء کاخ سلطنتی بزرگ معروف به ایوان کسری بوده است، که طول و عرضش را ۳۶۵ و ۲۷۵ متر تخمین زده‌اند. ایوان کسری در محله‌ی جنوبی تیسفون، موسوم به آسفانبر یا اسپانبر واقع بود و بنای آن را شاپور اول ساسانی شمرده‌اند و پس از وی ظاهراً خسرو انوشیروان به ترمیم و تجدید بنای آن اقدام کرد. طاق کسری در وسط ویرانه‌هایی قرار دارد که از جنوب آبادی سلمان‌پاک (تیسفون) شروع می‌شود. در مجاورت طاق، چهار دسته ویرانه مشاهده می‌شود که جالب‌ترین آن‌ها تلی‌ست معروف به حرم کسری. این ویرانه‌ها جزء ایوان کسری بوده است. به فاصله‌ی ۴۶۰ متری جنوب شرقی طاق، بقایای ساختمان‌هایی مشاهده می‌شود، که تا گوشه‌ی دیوار معروف به بستان کسری که شاید حصار باغ‌وحش بوده است، امتداد دارد. در فاصله‌ی ۹۱۰ متری جنوب غربی بستان تلی‌ست به ارتفاع ۶ الی ۷/۵ متر واقع است. که قاعده‌اش چهارگوش است و معروف به تل‌الذهب (تل طلا) یا خزانه‌ی کسری است و آن ظاهراً در اصل، بنای واحدی بوده که خسرو پرویز، برای خزائن خود ساخته بوده است.

طاق کسری که عظیم‌ترین و نظرگیرترین یادبود عظمت گذشته‌ی تیسفون است، در وسط ویرانه‌های مداین قرار دارد. آن چه که از آن باقی‌ست، نمایی‌ست عظیم، به طول ۹۳ متر، که اصلاً بیش از ۳۰ متر ارتفاع داشته و طاق نمایی به عرض ۲۴ متر، آن را به دو قسمت نامساوی تقسیم می‌کند. تالاری به طول بیش از ۴۵ متر و دارای ده ردیف اطاق‌های جانبی دارد. در عقب تالار دری

پهناور است که به حیاطی وسیع باز می‌شود.^۱ خاقانی مسلمانی معتقد و پاک‌اعتقاد است و به حکم همین ایمان قلبی، میهنش را سرزمینی می‌خواهد، سرافراز، سربلند، آباد، آزاد و پیشرفته که مردمانش، در منتهای مهر و عطوفت، آرامش و آسایش و امنیت در کنار هم زندگی می‌کنند؛ اما او به لحاظ وارستگی ذاتی، دانش و فرزاندگی اکتسابی، به‌خوبی می‌داند که این عوامل جمع نمی‌شود مگر این‌که در رأس هرم سیاسی کشور، فرمانروایان و دولتمردانی وجود داشته باشند که عدل و دادگری را نصب‌العین خود ساخته، امنیت، رفاه و آزادی را برای کلیه‌ی طبقات و لایه‌های اجتماعی لازم‌الاجراء دانسته و در اشاعه و گسترش آن، سعی وافی مبذول داشته باشند. در صورتی که می‌دانیم هیچ‌گاه چنین نبوده و چنین نیز نخواهد بود.

در قصیده‌ی بلند و عبرت‌انگیز «ایوان مدائن» شاعر در بخشی از ابیات آن تحت تأثیر احساسات شاعرانه قرار گرفته و گرنه تاریخ این مملکت، گواه و شاهد عادل‌ست که هیچ‌گاه در دوران دو هزار و پانصد ساله‌ی شاهنشاهی نه کاخ کسری و نه دیگر کاخ‌های این کشور ملجأ، مأمن و پناهگاهی برای ستمدیدگان ایرانی نبوده است.

برای این‌که نشان دهم که خسرو انوشیروان و خسرو پرویز، دو پادشاهی که خاقانی در قصیده‌اش از آن‌ها نام برده، در قساوت، سنگدلی، ظلم، جور، فساد، انحطاط اخلاقی، عیش و نوش و... تا چه درجه از دنائت، پستی و دیوافتی بوده‌اند، به شمه‌یی از زوایای تاریخ و دیوسیرتی آن‌ها (به نقل از مرتضی‌راوندی) اشاره می‌کنم:

«منابع و روایات شرق و غرب درباره‌ی شخصیت خسرو [انوشیروان] یکسان نیست. مورخان شرقی او را پادشاهی نمونه‌ی عدل و نصفت معرفی می‌کنند، در حالی که منابع غربی برخلاف آن، او را شهریار طماع و بیدادگر می‌شمرند.

از جمله [خواجه] نظام‌الملک، طی حکایت مفصلی، می‌نویسد که والی آذربایجان که از حیث مال و منال، بی‌نظیر بود، به پیرزنی ستم کرد. او پس از تحمل مشکلات بسیار، خود را به خسرو رسانید و از او استمداد کرد. شاه به‌وسیله‌ی یکی از غلامان، محرمانه شکایت پیرزن را مورد رسیدگی قرار داد و چون به صحت گفتار او پی برد، دستور داد، پوست والی آذربایجان را بکنند و گوشت او را به سگان دهند و پوست را پُر از کاه کنند و بر در سرا بیاویزند و هفت روز منادی کنند که هر که

بعد از این ستم کند با او همان کنند که با این کردند.

هم‌چنین مسعودی و ثعالبی و دیگر مورخان و ادبای ایران، در وصف دادخواهی او، سخن‌ها گفته‌اند، ولی گفته‌ی آن‌ها با روش عملی او، در حکومت و فرمانروایی به هیچ‌وجه قابل انطباق نیست. او به افکار و تقاضاهای عمومی و نظریات مردان مطلع و کارشناس احترام نمی‌گذاشت و برای حفظ موقعیت خود، از هیچ عمل نامشروعی ابا نداشت. چنان‌که «کاوس» و «ژم» و سایر برادران و پسران‌شان را جملگی هلاک کرد.^۲

در موضوع خراج هم، پس از قرائت پیام خسرو، به حضار تکلیف شد، نظر خود را اظهار دارند. یکی از ایشان جسارت کرده، گفت که مبلغ خراج از یک محل معین، نمی‌تواند دایم، یکسان باشد، زیرا جوی آب و قنات ممکن است خشک شود و چشمه‌ی آب کور گردد و تاکستان انگور ندهد.

گوینده دبیری بود که حضار را متوجه جنبه‌ی ضعیف روش جدید کرده، لزوم تجدید نظر در جزو جمع و فهرست‌های مالیاتی را خاطر نشان ساخت. در ترجمه فارسی تاریخ طبری آمده است که گویا خسرو اظهار داشت که در دفاتر جزو جمع، تجدیدنظر خواهد شد. ولی در هر حال دبیری که جسارت کرده، اظهار نظر نموده بود، شدیداً مجازات شد و به امر شاه فی‌المجلس با دوات آن قدر بر سر و رویش کوفتند تا درگذشت.^۳

مورخان غربی از جمله پروکوپیوس، خسرو (انوشیروان) را نه تنها پادشاهی عادل نمی‌شمارد، بلکه وی را مردی که حریص، جاه‌طلب و عوام‌فریب معرفی می‌کند و در حق او می‌نویسد: «خسرو در کتمان حقیقت و منتسب‌ساختن جرایم و گناهان خویش، به کسانی که دچار ظلم و آزار او شده بودند، از تمام مردها ماهرتر و زبردست‌تر بود. به‌علاوه برای انجام هر کاری با کمال سهولت، قسم یاد می‌کرد و بعد به همان آسانی، عهد و پیمان خود را می‌شکست و کاری را که تعهد کرده بود، به‌زودی فراموش می‌نمود. حرص پول در او به قدری بود که برای به‌دست آوردن آن، از مبادرت به هر عمل زشت و ناشایستی دریغ نمی‌کرد. بهترین نمونه‌ی اخلاق و روحیه‌ی عجیب او را در واقعه‌ی بی‌که در شهر «سورا» اتفاق افتاد، می‌توان به‌دست آورد.

پس از آن‌که شهر مزبور را با خدعه و فریب، متصرف گردید و اهالی را به هلاکت رسانید، در موقع قتل و غارت شهر، یکی از سربازان ایرانی را دید که دست زن ظاهراً متشخصی را گرفته، به شدت می‌کشد و زن نیز کودک خردسال خود را با دست دیگر گرفته و چون نمی‌تواند به پای آن‌ها برسد، ناچار او را بر روی زمین می‌کشانند و به‌طرز رقت‌باری در پی سرباز می‌دود. می‌گویند، چون خسرو، این طفل را مشاهده نمود، ناله‌ی مصنوعی از ته دل برآورد و در حضور «اناستاسیوس» سفیر روم و سایر کسانی که در آن‌جا حضور داشتند، شروع به گریستن کرد و از خدا مسألت نمود که مسبب این مصائب و بدبختی‌ها را به کیفر اعمال خود برساند. البته مقصود او «ژوستینین» امپراتور روم بود، در صورتی که همه‌کس می‌دانست که مسوول این مصائب و بلاها، خود اوست. وی نیز متذکر شده که هنگام تصرف انطاکیه و چند شهر دیگر، پس از آن‌که خسرو با لشکریان خود، شهر و کلیسا را غارت و مقدار زیادی طلا، نقره، مجسمه و سنگ‌های گرانبها به دست آوردند، برخلاف تعهد قبلی، دستور داد شهر را بسوزانند.^۴

برخلاف توصیف بعضی از مورخین ایرانی و عرب، شیوه‌ی کشورداری او مبتنی بر تامین منافع رعایا و طبقه‌ی سوم نبود، بلکه او می‌کوشید نظام اجتماعی سابق را تجدید کند. حکایاتی از این قبیل که کسری، زنجیری در بیرون بارگاه شاهی آویخته بود تا مظلومان دسته بر آن زنند و با صدای زنگ، شاه را به داوری فراخوانند، با توجه به سجایای انوشیروان، باورکردنی نیست. بعید نیست طبقه‌ی حاکمه‌ی وقت، به پاس خدمات گران‌بهایی که خسرو با طرد مزدکیان به آن‌ها کرده بود، داستان‌ها و حکایاتی به نفع خسرو، جعل کرده باشند.^۵

به قول شادروان فریدون تولگی، شاعر، ادیب و سیاستمدار بزرگ روزگار ما:

زنجیر عدل خسرو و آن خر که شکوه کرد

آورده‌اند، تا به حقیقت خرت کنند

ز آن پادشاه، به خون کسان تشنه‌تر نبود

لیک این به کس مگو، که زخس کم‌ترت کنند

پروفسور آرتور کریستن سن، ایران‌شناس دانمارکی، در کتاب خویش می‌نویسد:

«اصلاحات خسرو، در امور مالیه، بی‌شبهه، بیش‌تر به نفع خزانه‌ی دولت بوده تا به نفع رعیت. طبقه‌ی عامه مثل قرون گذشته، با نادانی و تحمل مصائب می‌زیست. شرحی را که برزویه در مقدمه کلیله و دمنه نگاشته روشن‌گر اوضاع و احوال عمومی عصر خسرو انوشیروان است: در این روزگار تیره که خیرات بر اطلاق روی بتراجع نهاده است و همت مردمان از تقدیم حسنات قاصر گشته... می‌بینیم که کارهای زمانه میل به ادبار دارد و چنانستی که خیرات مردمان را وراغ کردستی و افعال ستوده و قوال پسندیده، مدروس گشته و عدل ناپیدا و جور ظاهر ولوم و دنائت مستولی و کرم و مروّت متواری و دوستی‌ها ضعیف و عداوت‌ها قوی و نیکمردان رنجور و مستذل و شیران فارغ، محترم مکر و خدیعت بیدار و وفا و حریت در خواب و دروغ مؤثر و مثر و راستی مهجور و مردود و حق منهزم و باطل مظفر و مظلوم محق، دلیل و ظالم مبطل عزیز و حرص غالب و قناعت مغلوب و عالم غدار و زاهد مکار».

مهم‌تر این‌که بنا به نوشته‌ی همین کریستن سن ایران‌شناس معروف، چون منابع موجوده‌ی تاریخی را به دقت مطالعه کنیم و کیفیت دعوت مزدکیه را تحقیق نمائیم، تقریباً آگاه می‌شویم که دامنه‌ی این دعوت در طول مدت سلطنت کواذ (قباد) تا چه اندازه وسعت پیدا کرده است. شریعت مزدکی بلاشک در آغاز جنبه‌ی دینی داشته و بانی آن شخصی بوده عاشق اصلاحات نظری و طالب بهبود احوال زندگی مردم و به‌هیچ‌وجه افکار او مشوب به غرضی نبوده است.^۶

با امان نظر به اظهار عقیده‌ی که به استناد منابع، اسناد و مدارک تاریخی توسط کریستن سن ابراز گردیده، قتل عام مزدکیان به فرمان این پادشاه یکی از جنایت‌بارترین وقایع تاریخی‌ست که در زمان خسرو انوشیروان صورت گرفته و او را در تاریخ رسوا ساخته است.

اما درباره‌ی خسرو پرویز، چند روایت مختلف ایرانی در تاریخ طبری می‌بینیم که از روی کمال دقت ضبط شده و بعضی از صفات خسرو پرویز را ذکر می‌کند که برای تکمیل اطلاع ما، راجع به شخص این پادشاه بسیار سودمند است. گویند بخت و اقبال، او را متکبر و مغرور کرد. خودخواهی، استبداد و آزمندی او به نهایت رسید. یکی از

مردان بیگانه را که نام ایرانی گرفته و فرخزاد یا فرخانزاد خوانده می‌شد، به گردآوردن خراج پس افتاده برگماشت و او ظلم بی‌پایان می‌کرد و اموال رعیت را می‌گرفت، این قبیل کارهای خسرو که موجب صعوبت زندگی مردم می‌شد، خلق را بر او بددل کرد و نیز طبری گوید: خسرو، مردمان را حقیر می‌شمرد و چیزهایی را خوار می‌داشت که هیچ شه‌ریار عاقلی خوار نمی‌دارد. در جرم و عصیان به باریتعالی به‌جایی رسید که به رئیس نگاهبانان خاصه‌ی خود، زاد آن فرخ، فرمان داد تا همه‌ی زندانیان را که عددشان به ۲۶۰۰۰ هزار تن می‌رسید، هلاک کند. زادن فرخ در اجرای امر تغلّل کرد و امرار وقت نمود و در حضور خسرو عذرها آورد. از این گذشته خسرو می‌خواست افواجی را که از هر قل شکست یافته بود، به قتل آورد.

خسرو پرویز هم رعایا و پیشه‌وران را می‌آزرد، هم بزرگان را رنجیده‌خاطر می‌کرد. از فرط بدگمانی و کینه‌وری این شه‌ریار همواره مترصد فرصت بود تا خدمتگزاران مظنون و خطیر را از دم تیغ بگذراند. قساوت قلب خسرو پرویز، گاهی چاشنی مزاح دهشتناکی هم داشت. ثعالی گوید: خسرو را گفتند که فلان حکمران را به درگاه خواندیم و تغلّل ورزید. پادشاه توقیع فرمود که: اگر برای او دشوار است که به تمام بدن نزد ما آید ما به جزیی از تن او اکتفا می‌کنیم تا کار سفر بر او آسان‌تر شود. بگویند فقط سر او را به درگاه ما بفرستند».

برجسته‌ترین صفات خسرو، میل به خواسته و تجمل بود. در سی و هشت سال ایام سلطنت خود گنج‌ها آکند و تجملات فراهم آورد، در سال هیجدهم سلطنت (سنه ۸ - ۶۰۷) مالی که خسرو به گنج جدید خود در تیسفون نقل کرد، قریب ۴۶۸ میلیون مثقال زر بود که اگر هر درهم ساسانی را یک مثقال بگیریم، تقریباً معادل ۳۷۵ میلیون فرانک طلا می‌شود.

بالجمله روایاتی که در منابع مختلفه راجع به احوال و اطوار خسرو ابهریز نقل شده، هیچ‌یک محرک محبت خواننده نسبت به او نیست. در خصال این پادشاه کینه‌توز و درون‌پوش و عاری از دلیری و شهامت، چیزی نمی‌توان یافت که کاملاً شخص را به او علاقمند کند. اما اگر چه آزمند بود، امساک نداشت. در موقع لزوم، برای ابراز شوکت سلطنت و اظهار بزرگی شخصی خود، از بس تجمل فراهم می‌کرد و عجایب و غرایب، نشان می‌داد که دیده‌ی بینندگان خیره می‌شد، اگر بخواهیم به‌درستی، سنگینی بار رعیت را بدانیم، کافی نیست که خرمن‌های زر، سیم و جواهر را در گنج‌های خسرو بنگریم. بلکه باید مبالغه‌نگفتی را که در راه عیش و عشرت خود و درباریانش به مصرف می‌رسانید، در نظر بگیریم.^۷

این بود مختصری از رفتار و کردار دو تن از پادشاهان ساسانی، تا خواننده دریابد که ایران و ایرانی، هم در دوران باستان و هم در ادوار تاریخی بعد از اسلام تا روزگار ما، از این تبهکاران و خودکامگان بیدادگر چه کشیده است! بدون تردید اینان بودند که با اشاعه‌ی ظلم، جور، فساد، انحطاط، جنگ، خونریزی، بی‌عرضگی، بی‌کفایتی، عیش و نوش مدام، حاکمیت ملی و وحدت و یکپارچگی ایران را از هم گسیخته و در انتزاع هر قطعه از پیکر این مرز و بوم مقصّر اصلی بودند. این نکته را باید خاقانی حسّاس، سریع‌التأثر، هوشمند و تیزهوش که خود از مظالم، ستمگری‌ها، زندان و شکنجه‌ی آنان، بی‌نصیب نمانده است، به خوبی درک کرده باشد که اگر میهن ما ایران، برای همیشه، ابدیت و جاودانگی خود را بر گستره‌ی جهان رقم زده است و

در فراز و نشیب‌ها، اوج و حسیض‌ها، نام والا‌یش بر تارک تاریک تاریخ، لمعان و درخشندگی داشته است و این تابندگی، هرگز به افول و خاموشی نگراییده، بدان جهت است که همواره، انسان‌هایی را در دامان پرمهرش پرورانده که با شجاعت و بی‌باکی وصف‌ناپذیر و دانش و فرزاندگی کم‌نظیر توانسته‌اند، مکر پادشاهان خائن و جنایتکار را عقیم گذاشته. از لبه‌ی پرتگاه و ورطه‌ی هولناکی که واژگونیش را هر آن ممکن می‌ساخت، به شاهراه نجات رهنمون سازند و در نقطه‌های عطف تاریخ که می‌رفت تا نام و نشانی از ایران، باقی نماند، از اضمحلال و سقوطش رها‌نده، عظمت و بزرگی‌اش را حافظ باشند.

اینک چند بیت از قصیده‌ی ۴۲ بیتی «ایوان مدائن» که به بحر «هزج مثنیٰ اُخرب» (مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن) سروده شده:

هان ای دل عبرت‌بین از دیده نظر کن هان
ایوان مدائن را آئینه‌ی عبرت دان
یکره زره دجله منزل به مدائن کن
و ز دیده دوم دجله بر خاک مدائن ران
خود دجله چنان گرید صد دجله‌ی خون گوئی
کز گرمی خونابش آتش چکد از مژگان
بینی که لب دجله چون کف به دهان آرد؟
گوئی ز تفت آهش لب آبله زد چندان
تا سلسله‌ی ایوان بشکست مدائن را
در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان
گه گه به زبان اشک آواز ده ایوان را
تا بو که به گوش دل پاسخ شنوی ز ایوان
دندان‌های هر قصری پندی دهدت نو نو
پند سر دندانان بشنو ز بن دندان
گویند که تو از خاکی ما خاک توئیم اکنون
گاهی دو سه بر ما نه و اشکی دو سه هم بفشان
از نوحه‌ی جغد الحق مائیم به دردر
از دیده گلابی کن درد سر ما بنشان
آری چه عجب داری کاندز چمن گیتی
جغد است پی بلبل، نوحه است پی الحان
ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما
بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان

پی‌نوشت‌ها

- ۱- مصاحب، غلام‌حسین، دایرة‌المعارف فارسی، جلد دوم، صفحات ۱۶۰۹ و ۱۶۱۰.
- ۲- راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، صفحات ۶۱۶ و ۶۱۷.
- ۳- تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده‌ی هیجدهم، جلد اول، تألیف: ن. و. پیگولوسکایا - آ. یو. یاکربوسکی - ای. پ. پطروشفسکی - ل. و. ستریوا - آ. م. بلینتسکی، ترجمه‌ی کریم کشاورز، صفحات ۱۱۸، ۱۱۹ و ۱۲۰.
- ۴- جنگ‌های ایران و روم به نقل از تاریخ اجتماعی ایران، جلد اول، صفحه‌ی ۶۱۷.
- ۵- ماخذ پیشین، صفحات ۶۱۵ و ۶۱۶.
- ۶- ایران در زمان ساسانیان، ترجمه‌ی رشید یاسمی، صفحات ۳۰۷، ۳۰۸ و ۲۵۱.
- ۷- ایران در زمان ساسانیان، تالیف پرفسور آرتور کریستن سن، ترجمه‌ی رشید یاسمی، صفحات ۳۱۹ - ۳۱۶.